

فریاد تدر سوره مبارک حجرات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدِمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿١﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ﴿٢﴾ إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿٣﴾ إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴿٤﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَب بَّعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ ﴿٥﴾ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ ﴿٦﴾ قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٧﴾ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ ﴿٨﴾ قُلْ أَتَعْلَمُونَ اللَّهَ بِدِينِكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٩﴾ يَمُنُّونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُم بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿١٠﴾ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١١﴾

وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ (شعر): در حالی که شما را درک نمی‌کنید، در

حالی که شما متوجه نمی‌شوید.

يَغُضُّونَ (غض): کوتاه می‌کنند، پائین می‌آورند. « غَضَّ : كَاسَتَنَ

از شدت نگاه و نیز صداست »

امْتَحَنَ : امتحان کرد ، آماده نمود، تدوین داد

يُنَادُونَ (نَدَى): صدا می‌زنند

وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ (وَرَى): از پشت خانه ها: از پشت اتاق ها

لَا يَعْقِلُونَ : تعقل ندارند، نمی‌اندیشند

تَوَّابٌ : به راستی اگر ایشان

• بخش اول: معانی لغات

لَا تُقَدِّمُوا: پیش بیفتد

بَيْنَ يَدَيْ : پیش رو

اتَّقُوا (وَقِيَ) : تقوا پیشه کنید

لَا تَرْفَعُوا (رَفَعَ) : بالا نبرید، بلند نکنید

لَا تَجْهَرُوا بِالْقَوْلِ : بلند صحبت نکنید(جهر: آشکار کردن « مراد

بلند صحبت کردن است»)

كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا: مانند بلند صحبت کردنتان با یکدیگر

أَنْ تَحْبَطَ : که حبط و نابود شود



صَبْرًا: صبر می‌کردند

حَتَّى تَخْرُجَ : تا بیرون آیی

غَفُورٌ : بسیار آمرزنده

جَاءَ بِنَبَاٍ : آورد خبری مهم

فَاسِقٌ: نافرمان، کسی که از حوزه اطاعت خدا بیرون رفته

تُبَيِّنُوا (بِن) : واری کنید، تحقیق کنید

أَنْ تَصِيبُوا (صَوَّب) : که «مبادا» آسیب زنید

فَتُصْبِحُوا: پس صبح کنید، پس بشوید

مَا فَعَلْتُمْ: آنچه کردید

لَا يَسْخَرُ (سَخَّر): مسخره نکند

عَسَى: چه بسا

أَنْ يَكُونُوا: که بوده باشند « زنان »

لَا تَلْمِزُوا (لَمَز): عیب جویی نکنید، طعنه نزنید.

لَا تَنَابَزُوا (نَبَز): لقب ندهید، ننمایید.

القاب: لقب‌ها

بِئْسَ: چه بد است

إِسْمُ الْفُسُوقِ: نام فسق، ذکر فسق

لَمْ يَتُبْ (تَوَب): توبه نکرد.

اجْتَنِبُوا (جَنَّب): اجتناب کنید، فاصله بگیرید.

ظَنٌّ: حدس و گمان

إِنَّكُمْ: گناه

لَا تَجَسَّسُوا (جَسَّ): تفتیش نکنید. خبر چینی نکنید.

لَا يَغْتَابُ (غَيْب): غیبت نکند، بدگوئی نکند، بدگوئی نکنید

أَيُّجِبُّ: آیا دوست دارد

أَنْ يَأْكُلَ: که بخورد

لَحْمٌ: گوشت

لَحْمٌ أَخِيهِ مَيْتًا: گوشت برادرش در حالی که مرده، گوشت

مرده‌ی برادرش

كِرْهَتُمْ (كَرِه): متنفر شدید، بیزار شدید

إِتَّقُوا (وَقَى): تقوا پیشه کنید

تَوَّابٌ (تَوَّب): کثیرالرجوع ، توبه پذیر

خَلَقْنَا: آفریدیم

دَكَرٌ: مذکر، مرد

أُنْثَى (أُنْث): مونث، زن

جَعَلْنَا: قرار دادیم.

إِعْلَمُوا: بدانید

لَوْ يُطِيعُ (طَوَّع): اگر اطاعت می‌کرد

لَعَنْتُمْ (عَنَّت): حتماً به رنج و مشقت می‌افتادید

حَبَّبٌ: محبوب کرد

زَيْنٌ: زینت داد

كِرْهٌ: مکروه و زشت گردانید

فُسُقٌ: پرده دری در گناه، خروج از طاعت خدا

عَصِيَانٌ: معصیت.

رَاشِدُونَ: رشد یافتگان

حَكِيمٌ: کسی که قول و فعلش عین حق و صلاح است.

طَائِفَتَانِ: دو طایفه، دو گروه

إِقْتَتَلُوا: در افتادند، جنگیدند

أَصْلِحُوا: صلح کنید

إِنْ بَعَثَ (بَعَّى): اگر تجاوز کرد، اگر ستم کرد

إِخْدِيهُمَا: یکی از آن دو

علی الاخری: بر دیگری

قَاتِلُوا: بجنگید

أَلْتَى تَبَغَى: آنکه ستم می‌کند

حَتَّى تَفَى (نَى): تا برگردد، تا تسلیم شود

فَاءَتْ: برگشت

أَقْسَطُوا (قَسَط): دادگری کنید، انصاف دهید

مُقْسِطِينَ: عدل گستران

إِنَّمَا: جز این نیست

إِخْوَةٌ: برادران. أَخَوَيْكُمْ: دو برادرتان

إِتَّقُوا (وَقَى): تقوا پیشه کنید

لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (رَحِم): شاید که شما مورد رحمت قرار گیرید

شُعُوبٌ: قبایل بزرگی که دارای تیره‌ها هستند. (جمع شَعْب)

لِتَعَارَفُوا (عَرَف): تا یکدیگر را بشناسید

أَكْرَمٌ: گرامی‌تر

أَتَقَى (وَقَى): پرهیزگار ترین

خَبِيرٌ: آگاه

قَالَتِ الْأَعْرَابُ: بادیه‌نشینان گفتند

قُلْ لَمْ تَمُنُوا: بگو ایمان نیاورده‌اید

قُولُوا: بگوئید

اتَّعَلَّمُونَ اللَّهَ بِدِينِكُمْ : آیا دینتان را به یاد خدا یاد می‌دهید.

أَسَلَمْنَا: تسلیم شدیم، مسلمان شدیم.

يَعْلَمُ : می‌داند.

لَمَّا يَدْخُلُ : هنوز داخل نشده.

يَمُنُّونَ (مَنْ) : منت می‌گذارند

إِنْ تُطِيعُوا (طَوْعاً): اگر اطاعت کنید.

أَنْ أَسَلَمُوا : این که اسلام آورده اند.

لَا يَلِيكَ (لَيْت) : نمی‌کاهد.

لَا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمُ: منت نگذاری بر من اسلام آوردنتان را

غفور: بسیار آمرزنده.

يُمُنُّ: منت می‌گذارد.

لَمْ يَرْتَابُوا(رَيْب) : شك و تردید نکردند.

أَنْ هَدَيْكُم لِلْإِيمَانِ: این که هدایت کرد شما را به ایمان

جَاهِدُوا(جَهْد): جهاد کردند.

إِنْ كُنْتُمْ : اگر هستید.

بصیر: بینا

مَاتَعْمَلُونَ : آنچه می‌کنید.

• بخش دوم: ترجمه پیوسته و توضیح مختصر آیات

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقَدَّمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿١١٨﴾

ترجمه پیوسته: ای کسانی که ایمان آورده اید، به هیچ کاری اقدام نکنید تا حکم آن را از خدا و رسولش دریافت کنید، و هیچ حکمی را پیش از آن که از خدا و رسولش بشنوید، به زبان نیاورید. در پیروی از خدا - چه در گفتار و چه در رفتار - تقوای الهی را رعایت کنید، چرا که خدا سخن شما را می‌شنود و نهان و آشکارتان را می‌داند.

توضیحات: اینکه این کلمه " بَيْنَ يَدَيْ " را هم به خدا نسبت داده و هم به رسول خدا، خود دلیل بر این است که منظور از آن، جلو چیز است مشترک بین خدا و رسول و آن مقام حکمرانی است، که مختص است به خدای سبحان و - با اذنش - به رسول او. و نیز شاهد بر اینکه مراد از " بَيْنَ يَدَيْ " حکم است، این می‌باشد که آیه شریفه را با جمله " يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا " آغاز، و با جمله " وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ " ختم کرده، که از ظاهر آن برمی‌آید مراد از " بَيْنَ يَدَيْ " آن مقامی است که ارتباط به مؤمنین متقی دارد، به کسانی ارتباط دارد که هم به خدا و رسولش ایمان دارند، و هم از آن دو پروا. و آن مقام همان مقام حکم است که مؤمنین احکام اعتقادی و عملی خود را از آن مقام می‌گیرند.

با این تقریب روشن گردید که مراد از " لَا تَقَدَّمُوا " هم این است که هیچ حکمی را بر حکم خدا و رسولش مقدم مدارید، حال یا مراد این است که قبل از گرفتن کلام و دستور خدا و رسول در باره حکم چیزی سخنی نگوئید، و یا قبل از گرفتن دستور خدا عملی را انجام ندهید. لیکن از اینکه به دنبال کلام می‌فرماید: " إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ - خدا شنوا و داناست " مثل اینکه برمی‌آید مراد تقدیم قول است، نه تقدیم فعل و نه اعم از آن دو، که هم شامل قول شود و هم فعل، و گر نه اگر مراد قول و فعل هر دو بود، می‌فرمود: " انَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ خدا نوا و بینا است " هم سخن شما را می‌شنود، و هم عمل شما را می‌بیند.

و جمله " إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ " نهی از تقدم و امر به تقوی را تعلیل می‌کند، می‌فرماید از خدا بترسید، و این امر را اطاعت و آن نهی را امتثال کنید، و با زبان سر و با زبان سر بر خدا و رسولش تقدم مجویید، که خدا سخنان شما را می‌شنود و از اعمال ظاهر و باطن شما خبر دارد.



يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ﴿١١٩﴾

ترجمه پیوسته: ای کسانی که ایمان آورده اید، در گفت و گو با پیامبر صدای خود را از صدای پیامبر بلندتر نکنید، و همچنان که برخی از شما با برخی دیگر بلند سخن می‌گویید با او بلند سخن مگویید، مبدا اعمالتان بدین سبب تباه شود و شما از تباه شدن آن بی‌خبر باشید.

توضیحات: منظور از اینکه می‌فرماید: صدای خود را بلندتر از صدای رسول الله مکنید، این است که وقتی با آن جناب صحبت می‌کنید، صدایتان بلندتر از صدای آن جناب نباشد، چون - به طوری که گفته‌اند - دو عیب در این عمل هست: یا منظور شخصی که صدای خود را بلند می‌کند این است که توهینی به آن جناب کرده باشد، که این کفر است. و یا منظوری ندارد و تنها شخصی بی‌ادب است که رعایت مقام آن جناب را نمی‌کند، و این خلاف دستور است، چون مسلمانان دستور دارند آن جناب را احترام و تعظیم کنند.

می‌فرماید: "وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ" با آن جناب آن طور که با یکدیگر صحبت می‌کنید داد و فریاد مکنید، چون رعایت احترام و تعظیم آن جناب اقتضاء دارد در هنگام مخاطب گوینده صدایش کوتاه‌تر از صدای آن حضرت باشد. پس به طور کلی، با صدای بلند صحبت کردن فاقد معنای تعظیم است، و با بزرگان به صدای بلند صحبت کردن نظیر مردم عادی، خالی از اسائه ادب و وقاحت نیست.

"أَنَّ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ" - یعنی "لئلا تحبط، أو كراهة ان تحبط اعمالكم": به صدای بلند سخن مگویید تا اعمال شما حبط نشود. و این جمله متعلق به هر دو نهی است، معنایش این است که: اگر گفتیم به روی آن جناب فریاد نزنید و اینکه گفتیم به صدای بلند صحبت نکنید، آن طور که در بین خود صحبت می‌کنید برای این است که اعمالتان به این وسیله و ندانسته باطل نشود، چون این دو عمل باعث حبط و بطلان اعمال صالح است.

و ظاهر آیه‌ی شریفه این است که بلند کردن صدای خود از صدای رسول خدا، و بلند سخن گفتن در حضور آن جناب، دو عمل گناه و موجب حبط عمل است، پس استفاده می‌شود که غیر از کفر گناهی دیگر نیز هست که باعث حبط می‌شود.

و کسانی که در صدر اسلام این عمل را مرتکب می‌شدند مؤمنین بودند، به شهادت اینکه در اول آیه فرموده: "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا". و مؤمنین با این تشخیص که این عمل، عمل زشتی است مرتکب می‌شدند، از باب اینکه در خیلی از گناهان مسامحه می‌کردند، و خیال می‌کردند خیلی مهم نیست، ولی نمی‌دانستند که این عمل باعث حبط و بطلان عبادات و اعمال صالحشان می‌شود، و اگر می‌دانستند هرگز راضی به بطلان آن نمی‌شدند.

لذا خدای تعالی متوجهشان کرده که این عمل چنین خطری دارد، و شما نمی‌دانید و فرموده: "أَنَّ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ" شما نمی‌دانید که این عمل شما اثری هولناک و خطری عظیم دارد، و آن این است که اعمالتان را حبط می‌کند، پس زنده‌ای، متوجه باشید و هیچ یک از این دو قسم حرف زدن را مرتکب نشوید که اعمالتان باطل می‌شود و خود متوجه نیستید.

پس جمله‌ی " وَ أَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ " ناظر است به حالی که مؤمنین قبل از نهدی داشتند، و آن این است که می‌دانستند عملشان زشت است، ولی نمی‌دانستند این عمل زشتشان چقدر زشت است، و زشتیش به این حد از عظمت است، و اما بعد از صدور بیان الهی فهمیدند که خطر احباط در این اعمالشان هست.

إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِتَتَّقُوا لَّهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿٣١﴾

ترجمه پیوسته: آنان که نزد رسول خدا صدایشان را کوتاه می‌کنند همان کسانی اند که خدا دل هایشان را برای رسیدن به تقوا آزموده است؛ برای آنان آمرزش و اجر بزرگ خواهد بود. (۳)

توضیحات: سیاق این آیه سیاق وعده جمیلی است در برابر آهسته کردن صدا پیش روی رسول خدا ﷺ بعد از آنکه مؤمنین را توصیف می‌کند به اینکه خداوند دل‌هایشان را برای تقوی تمرین داده. و این خود تاکید و تقویتی است برای مضمون آیه قبلی تا مؤمنین را تشویق کند به اینکه نهدی در آن آیه را عمل کنند.

و در اینکه در این آیه از پیامبر اسلام تعبیر کرد به " رسول الله " و در آیه‌ی قبلی تعبیر کرد به " نبی " اشاره‌ای است به ملاک حکم، خواسته بفهماند شخص رسول بدان جهت که رسول است هر قسم رفتاری که با آن جناب بشود با مرسل و فرستنده او شده است، اگر او را تعظیم و احترام کنند خدا را احترام کرده‌اند، پس آهسته سخن گفتن نزد او، احترام و تعظیم و بزرگداشت خدای سبحان است، و مداومت بر این سیره- که از کلمه‌ی " یغضون " استفاده می‌شود، چون مضارع استمرار را می‌رساند- کاشف از این است که این کسانی که چنین ادبی دارند تقوی خلق آنان شده، و خدا دل‌هایشان را برای تقوی تمرین داده.

" لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ " - این نیز وعده جمیلی است در برابر تقوایی که در دل دارند.

إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴿٣٢﴾

ترجمه پیوسته: کسانی که تو را از پشت اتاق هایت صدا می‌زنند و ادب رارعايت نمی‌کنند بیشترشان نمی‌فهمند. (۴)

توضیحات: از سیاق آیه چنین برمی‌آید که از واقعه‌ای خبر می‌دهد که واقع شده، و اشخاص جفا کار بوده‌اند که آن جناب را از پشت دیوار حجره‌هایش صدا می‌زدند، و در حقش رعایت ادب و احترام نمی‌کردند، و خدای تعالی در این آیه مذمتشان می‌کند، و به نادانی و نداشتن عقل توصیفشان می‌فرماید و به حیوانات و چارپایان تشبیهشان می‌کند.

وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٣٣﴾

ترجمه پیوسته: و اگر آنان صبر می‌کردند و تو را از پشت اتاق ها صدا نمی‌زدند تا خود به سویشان روی و با آنان دیدار کنی، برایشان بهتر بود؛ زیرا با این روش، مقام رسالت را پاس داشته و در خور آمرزش و رحمت الهی می‌شدند، و خدا آمرزنده مهربان است. (۵)

توضیحات: یعنی اگر این جفاکاران صبر کنند و تو را صدا نزنند، تا خودت به دیدنشان از خانه در آیی برای آنان بهتر است، برای اینکه هم ادبی است نیکو، و هم تعظیم و احترام مقام رسالت است، و هم رعایت این ادب آنان را به مغفرت خدا و رحمت او نزدیک می‌کند، چون او پروردگاری است غفور و رحیم.



پس جمله " وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ " گویا ناظر است به همان صبری که بدان توصیه می‌فرمود. ممکن هم هست ناظر باشد به اینکه اکثرشان عقل ندارند. و معنای مجموع جملات این باشد که: آنچه از این افراد جفاکار صادر شد و آن جهالت و سوء ادبشان، مورد عفو قرار گرفت، برای اینکه از روی عقل مرتکب نشدند، بلکه ناشی از قصور فهمشان بوده، و خدا هم غفور و رحیم است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ ﴿٦٦﴾

ترجمه پیوسته: ای کسانی که ایمان آورده اید، اگر فاسقی برای شما خبری مهم آورد، درباره ی آن تحقیق کنید، تا مبادا از روی نادانی به قومی آسیب برسانید، آن گاه از آنچه بر سرشان آورده اید پشیمان شوید. (۶)

توضیحات: خدای سبحان در این آیه اصل عمل به خیر را که اصلی است عقلایی امضاء کرده، چون اساس زندگی اجتماعی بشر به همین است که وقتی خبری را می‌شنوند به آن عمل کنند، چیزی که هست در خصوص خبر اشخاص فاسق دستور فرموده تحقیق کنید، و این در حقیقت نهی از عمل به خبر فاسق است، و حقیقت این نهی این است که می‌خواهد از بی اعتباری و عدم حجیت خبر فاسق پرده بردارد، و این هم خودش نوعی امضاء است، چون عقلا هم رفتارشان همین است که خبر اشخاص بی‌بندوبار را حجت نمی‌دانند، و به خبر کسی عمل می‌کنند که به وی وثوق داشته باشند.

توضیح اینکه: حیات آدمی حیاتی است علمی، و انسان سلوک طریق زندگی‌اش را بر این اساس بنا نهاده که آنچه به چشم خود می‌بیند، به همان عمل کند، حال چه خیر باشد و نافع و چه شر باشد و مضر. و چون ما یحتاج زندگی‌اش و آنچه مربوط و متعلق به زندگی او است منحصر در دیدنیها و شنیدنیهای خودش نیست بلکه بیشتر آنها از حیطة دید و علم او غایب است، ناگزیر می‌شود که بقیه حوائج خود را که گفتیم از حیطة علم او غایب است از راه علم دیگران تکمیل و تتمیم کند، علمی که دیگران با مشاهده و یا با گوش خود بدست آورده‌اند، و این همان خبر است.

پس اعتماد به خبر به این معنا است که عملاً ترتیب اثر به آن بدهیم و با مضمون آن تا حدی معامله علمی بکنیم که گویا خود از راه مشاهده بدست آورده‌ایم، و این همان طوری که گفتیم لازمه‌ی زندگی اجتماعی انسان است، و احتیاج ابتدایی او است، و بنای عقلا و مدار عملکرد آنان بر قبول خبر دیگران است.

حال که این مقدمه روشن گردید، می‌گوییم: اینکه در آیه شریفه دستور به تحقیق و بررسی خبر فاسق را تعلیل فرموده به اینکه " أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ ... " می‌فهماند که آنچه بدان امر فرموده، رفع جهالت است، و اینکه انسان اگر خواست به گفته فاسق ترتیب اثر دهد، و به آن عمل کند باید نسبت به مضمون خبر او علم حاصل کند، پس در آیه شریفه همان چیزی اثبات شده که عقلا آن را ثابت می‌دانند، و همان عملی نفی شده که عقلا هم آن را نفی می‌کنند، و این همان امضاء است، نه تاسیس حکمی جدید.

وَأَعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِّنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَٰئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ ﴿٧﴾

ترجمه پیوسته: و بدانید که رسول خدا در میان شماست و شما باید این نعمت را پاس بدارید. اگر او در بسیاری از امور از آرای شما پیروی کند دچار زحمت می‌شوید و به هلاکت می‌افتید و خدا نخواست است که چنین شود، بلکه ایمان را برای شما دوست داشتنی قرار داد و آن را دل‌های شما بیاراست و کفر و فسق و گناه رادر نظرتان ناخوشایند ساخت تا رشد یابید؛ و آنان که ایمان را دوست دارند و از کفر بیزارند رشد یافتگانند. (۷)

توضیحات: این آیه به طوری که از سیاقش برمی‌آید تتمه گفتار در آیه قبل است، می‌خواهد حکم در آن آیه را تعمیم دهد، و بفرماید رسول خدا ﷺ نه تنها نباید خبر فساق را بدون تحقیق بپذیرد، بلکه خواسته شما را هم نباید اطاعت کند، به همان علتی که گفتیم نباید به خبر فساق عمل کند. در آنجا گفتیم اگر عمل کند گرفتار جهالت و بنای عمل بر اساس جهالت شده است، اطاعت کردنش از شما هم همین محذور را دارد.

مضمون این آیه روشن کردن مؤمنین است به اینکه خدای سبحان ایشان را به جاده رشد انداخته، و به همین جهت است که ایمان را محبوبشان کرده و در دل‌هایشان زینت داده، و کفر و فسوق و عصیان را از نظرشان انداخته، پس باید که از این معنا غفلت نکنند که رسول خدا ﷺ را دارند. کسی را دارند که مؤید از ناحیه خداست. کسی را دارند که از ناحیه پروردگارش بینه‌ای دارد که هرگز جز به راه رشد نمی‌برد، و به سوی چاه و گمراهی نمی‌کشاند، پس باید او را اطاعت کنند، و هر چه او اراده می‌کند اراده کنند، و هر چه او اختیار می‌کند اختیار کنند، و اصرار نورزند که آن جناب ایشان را در آراء و اهوائشان اطاعت کند، چون اگر او ایشان را در بسیاری از امور اطاعت کند، هلاک می‌شوند، و به تعب می‌افتند.

پس جمله‌ی "وَأَعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ" عطف است بر جمله "فَتَبَيَّنُوا" ی در آیه قبل، و اگر در جمله مورد بحث خبر را بر مبتدا مقدم داشته، و به جای اینکه بفرماید "ان رسول الله فيكم" فرموده "أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ" برای این بوده که انحصار را برساند و بفهماند این تنها شماست که چنین نعمتی در اختیار دارید. و نیز به لازمه این انحصار هم اشاره کرده باشد، و بفهماند لازمه‌ی اینکه رسول خدا ﷺ تنها در اختیار شما است، این است که شما هم به رشد او چنگ بزنید، و از گمراهی اجتناب بکنید، و در امور به او مراجعه نموده، اطاعتش کنید، و دنبال راهش حرکت کنید، نه اینکه دنباله هواهای نفسانی خود را گرفته، توقع داشته باشید که آن جناب هم تابع هواهای شما شود.

پس معنای جمله این شد که: فراموش نکنید که رسول خدا تنها در بین شما است- و این کنایه است از اینکه واجب است در امور خود به او مراجعه کنند و (با سایر اقوامی که از چنین نعمتی برخوردار نیستند فرق داشته باشند) در هر پیشامدی که با آن مواجه می‌شوند طبق نظریه آن جناب رفتار نموده هر چه او دستور می‌دهد عمل کنند، بدون اینکه کمترین دخالتی به هوای نفس خود دهند.

"لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِّنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ"- یعنی اگر رسول خدا در بسیاری از امور به دلخواه شما رفتار کند به زحمت می‌افتید و هلاک می‌شوید. و این جمله تقریباً به منزله‌ی جواب از سؤالی است تقدیری، گویا کسی پرسیده: به چه دلیل در امور



و حوادث به آن جناب مراجعه کنیم و او به ما مراجعه نکند، و به دلخواه ما رفتار ننماید؟ در پاسخ فرموده " برای اینکه اگر به دلخواه شما عمل کند، به زحمت می‌افتید و هلاک می‌شوید."

" وَ لَكِنَّ اللَّهَ حَبِّبٌ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ وَ زَيْنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ" - کلمه " لکن" در ابتدای این جمله استدراک و اعراض از مطلبی است که جمله قبل آن را هم شامل می‌شود، یعنی جمله " لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ" این معنا را هم می‌فهماند که شما مسلمانان در معرض هلاکت و گمراهی هستید و کلمه " لکن" می‌خواهد این را استثناء کند، بفرماید: نه، شما به خاطر اینکه خدا ایمان را محبوب دلهایتان کرده، و این انعام را بر شما کرده که ایمان را در دلهایتان زینت داده، و کفر را از نظرتان انداخته، و دیگر اشتباهی به کفر و فسوق و عصیان ندارید، لذا مشرف به هلاکت و گمراهی نیستید.

محبوب کردن ایمان در دل مؤمنین به این معنا است که: خدای تعالی ایمان را به زیوری آراسته که دل‌های شما را به سوی خود جذب می‌کند، به طوری که دل‌های شما به آسانی دست از آن برنمی‌دارد، و از آن رو به سوی چیزهای دیگر نمی‌کند. " وَ كَرِهَ إِلَيْكُمْ الْكُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْيَانَ" - این جمله عطف است بر جمله‌ی "حبب"، و معنای مکروه کردن کفر و فسوق و عصیان این است که دل‌های شما را طوری کرده که خود به خود از کفر و توابع آن تنفر دارد.

" أَوْلَيْكَ هُمْ الرَّاشِدُونَ" - این جمله مساله محبوب کردن ایمان و مجذوب کردن دل‌های مؤمنین در برابر آن، و نیز مکروه کردن کفر و فسوق و عصیان را بیان می‌کند، می‌فرماید همین سبب رشدی است که هر انسانی به فطرت خود در جستجوی آنست، و در مقابل باز به فطرت خود از گمراهی متنفر است، پس بر مؤمنین لازم است که دست از ایمان برندارند، و از کفر و فسوق و عصیان اجتناب ورزند، تا رشد یابند که اگر رشد یابند تابع رسول می‌شوند، و دیگر هواهای خود را پیروی نمی‌کنند.

و چون دوست داشتن ایمان و مجذوب شدن در برابر آن، و تنفر از کفر و توابع آن، صفت بعضی از افرادی بوده که رسول در بین آنان بوده است و تمامی اصحاب آن جناب، دارای چنین صفاتی نبوده‌اند- همان طور که آیه قبلی هم تصریح به آن می‌کرد- و اگر خطاب را متوجه همه اصحاب کرده با اینکه محبت به ایمان و کراهت از کفر و فسق و عصیان در همه اصحاب نبود، هم چنان که آیه سابق بر آن شهادت می‌داد، برای این بود که خواست وحدتشان محفوظ باشد، و خلاصه به گردن آنهایی هم که چنین نیستند بگذارد که چنین هستید، و باید چنین باشید، و به همین جهت در آخر آیه، سیاق را تغییر داد، و خطاب را متوجه شخص رسول الله ﷺ نمود و فرمود: اینان رشد یافتگانند. و اشاره به کلمه " اینان" اشاره به خصوص آنهایی است که چنین صفاتی دارند، یعنی آنهایی که دل‌هایشان دوستدار ایمان و متنفر از کفر و فسوق و عصیان است، تا به این وسیله، هم این افراد را مدح کرده باشد و هم آنهایی را که چنین نبوده‌اند تشویق نموده باشد.

این را هم باید دانست که در جمله‌ی " وَ اعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ" اشعاری است به اینکه یک دسته از مؤمنین اصرار داشته‌اند که خبر فاسق مشار الیه در آیه‌ی قبلی، مورد قبول واقع شود و رسول خدا ﷺ به آن خبر ترتیب اثر دهد.

فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَنِعْمَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٨﴾

ترجمه پیوسته: آری، این موهبت‌ها به مؤمنان داده شد تا برای آنان از جانب خدا فضل و نعمتی باشد، و این عنایت‌ها بی‌مورد و گزاف نیست، بلکه خدا به شایستگان فضل و نعمت آگاه و کارهای او از روی حکمت است.

توضیحات: این جمله رفتاری را که در جملات قبل خدای تعالی با مؤمنین داشت تعلیل می‌کند، یعنی می‌فرماید: اگر خدای تعالی ایمان را محبوب دل‌هایشان کرد و کفر و فسوق و عصیان را مورد نفرتشان قرار داد، صرفاً عطیه و نعمتی بود که به ایشان ارزانی داشت، نه اینکه خواسته باشد عوضی از ناحیه مؤمنین عایدش گردد، البته این عمل بی‌پهلو و گزافی هم نبوده و بدون حکمت و علتی مؤمنین را به چنین عطیه‌ای اختصاص نداده، چون او علیم است، می‌داند عطیه خود و نعمتش را کجا مصرف کند، و حکیم است هرگز عملی را بی‌پهلو و گزاف و بدون حکمت انجام نمی‌دهد.

وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ﴿٩﴾

ترجمه پیوسته: و اگر دو گروه از مؤمنان با یکدیگر پیکار کنند، میان آنان صلح و سازش برقرار سازید؛ پس اگر یکی از آن دو گروه بر دیگری ستم کرد و تعدی نمود، با آن گروهی که ستم می‌کند بجنگید تا به فرمان خدا بازگردد و حکم او را گردن نهاده، میان آن دو گروه صلحی عادلانه برقرار کنید؛ بدین طریق که اگر گروه تجاوزگر خونی ریخته یا حقی را پایمال کرده است حکم خدا را درباره اش اجرا کنید و همواره به عدالت رفتار نمایید، چرا که خدا دادگران را دوست می‌دارد. (۹)

توضیحات: از بعضی از مفسرین نقل شده که در وجه فرق بین دو ضمیر، که چرا یک جا ضمیر جمع به طائفتان برگردانیده، و یک جا ضمیر تثنیه گفته‌اند: سرش این است که در اولی (که ضمیر جمع برگردانده) دو طائفه در حال جنگ، یک طائفه مخلوط به هم هستند، و چون جمعیتی هستند، ضمیر جمع به آنها برمی‌گردد، و در دومی که ضمیر تثنیه برگردانده، به این جهت است که در آن حال دو طائفه جدا از همند.

" فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ " - یعنی اگر با قتال شما طائفه تجاوزکار سر جای خود نشست، و اوامر خدا را گردن نهاد، آن وقت در مقام اصلاح بین آن دو طائفه برآید. اما اصلاح تنها به این نباشد که سلاح‌ها را زمین بگذارید، و دست از جنگ بکشید، بلکه اصلاحی توأم با عدل باشد، به این معنا که احکام الهی را در مورد هر کسی که به او تجاوز شده - مثلاً کسی از او کشته شده، و یا عرض و مال او و یا حق او تضییع شده - اجراء کنید.

و جمله‌ی " إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ "، هم علت دستور به اصلاح و عدالت را تعلیل می‌کند، و هم آن تأکیدی را که گفتیم از عطف دو جمله به یکدیگر استفاده می‌شود، برای بار دوم تأکید می‌نماید، گویا فرموده: بین آن دو طائفه به عدالت اصلاح کنید، باز هم می‌گوییم، دائماً عدالت کنید، و در همه امور عدالت را رعایت نمایید، برای اینکه خداوند عدالت‌گستران را به خاطر عدالتشان دوست دارد.

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿١٠﴾

ترجمه پیوسته: همه ی مؤمنان - چه آنان که با یکدیگر در ستیزند و چه غیر آنان - جز این نیستند که با یکدیگر برادرند، پس بر شما فرض است که میان آن دو گروه از برادرانتان که با یکدیگر در ستیزند صلح و سازش برقرار کنید و همگان تقوای الهی را رعایت کنید، باشد که مورد رحمت قرار گیرید. (۱۰)



توضیحات: این جمله هر چند مطلب جدیدی را بیان می‌کند، لیکن باز مطالب قبلی را تاکید می‌نماید، و اگر ارتباط بین مؤمنین را منحصر کرد در ارتباط اخوت، برای این بود که مقدمه و زمینه‌چینی باشد برای تعلیلی که برای حکم صلح می‌آورد، و می‌فرماید "پس بین دو برادر خود اصلاح کنید"، و در نتیجه بفهماند این دو طائفه‌ای که شمشیر به روی یکدیگر کشیدند، به خاطر وجود اخوت در بین آن دو، واجب است که صلح در بینشان برقرار گردد، و اصلاحگران هم به خاطر اینکه برادران آن دو طائفه هستند، واجب است صلح را در هر دو طائفه برقرار نموده، هر دو را از نعمت صلح برخوردار سازند- نه اینکه به طرف یک طائفه متمایل شوند.

و این که در جمله‌ی مورد بحث فرمود: "فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ" با اینکه می‌توانست بفرماید "فَأَصْلِحُوا بَيْنَ الْأَخَوِينَ"، برای این بود که در کوتاهترین عبارت، لطیف‌ترین بیان را کرده باشد، چون جمله مورد بحث دو چیز را می‌فهماند: یکی اینکه دو طائفه‌ای که با هم جنگ می‌کنند برادر یکدیگرند، و باید صلح بین آن دو برقرار شود، دوم اینکه سایر مسلمانان هم برادر هر دو طرف جنگ هستند، و آنان باید رعایت برادری و اصلاح را در بین هر دو طائفه بنمایند.

"وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ" - و از خدا بترسید شاید مشمول رحمت خدا گردید. این جمله هر سه طائفه، یعنی دو طائفه مقاتل، و طائفه اصلاحگر را موعظه و نصیحت می‌کند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِّن قَوْمٍ عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِّنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِّن نِّسَاءٍ عَسَىٰ أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِّنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِاللُّقَابِ بئس الاسم الفسوق بعد الإيمان وَمَن لَّمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿١٢٥﴾

ترجمه پیوسته: ای کسانی که ایمان آورده اید، نباید مردانی مردان دیگر را به مسخره گیرند، شاید آنان نزد خدا از اینان بهتر باشند، و نباید زنانی زنان دیگر را به مسخره گیرند، شاید آنان نزد خدا از اینان بهتر باشند، و عیوب یکدیگر را فاش نسازید و یکدیگر را با لقب‌ها و عنوان‌های بد یاد مکنید. یاد کردن مردم به بدی پس از ایمان آوردن آنان نارواست، و کسانی که از این گناهان توبه نکنند آنان ستمکارانند.

توضیحات: آنچه از سیاق استفاده می‌شود این است که می‌خواهد بفرماید: هیچ کسی را مسخره نکنید، چون ممکن است آن کس نزد خدا از شما بهتر باشد. چیزی که هست چون غالباً مردان، مردان را، و زنان، زنان را مسخره می‌کنند، فرموده هیچ مردی مرد دیگری را و هیچ زنی زن دیگری را مسخره نکند، و گر نه ممکن است گاهی اوقات یعنی در غیر غالب مردی زنی را، و یا زنی مردی را مسخره کند.

اگر کلمه مزبور (تَلْمِزُوا) را مقید به قید "انفسکم" خود را" نموده، برای اشاره به این است که مسلمانان در یک مجتمع زندگی می‌کنند، و در حقیقت همه از همنده، و فاش کردن عیب یک نفر در حقیقت فاش کردن عیب خود است. پس باید از لمز دیگران به طور جدی احتراز جست (همان طور که از لمز خود احتراز داری، و هرگز عیب خودت را نمی‌گویی) و همانطور که حاضر نیستی دیگران عیب تو را بگویند. پس کلمه "انفسکم" با همه کوتاهی‌اش حکمت نهی را بیان می‌کند.

"وَ مَن لَّمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ" - یعنی هر کس توبه نکند و از این گونه گناهان که سابقاً کرده بوده دست بر ندارد، و با این که بر آن نهی نازل شده هم چنان مرتکب شود، و از آن پشیمان نگردد، و با ترک آن به سوی خدای سبحان برگشت

نکند، چنین کسانی حقا ستمکارند، چون با اینکه خدای تعالی علمشان را از معاصی دانسته و از آن نهی فرموده، با این حال عمل بدی نمی‌دانند.

از جمله‌ی مورد بحث یعنی جمله‌ی "وَمَنْ لَمْ يَتُبْ ... " این معنا هم فهمیده می‌شود که در زمان نزول آیه کسانی از مؤمنین بوده‌اند که مرتکب چنین گناهی می‌شدند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَن يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ ﴿١٢﴾

ترجمه پیوسته: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از گمان‌های بد درباره‌ی دیگران - که بسیار هم هست - بپرهیزید و به آنها ترتیب اثر ندهید، چرا که پاره‌ای از گمان‌ها گناه است، و در صدد کشف عیوب مردم برنیایید، و یکدیگر را غیبت نکنید که غیبت مؤمن بسان این است که کسی گوشت مرده‌ی برادر خود را بخورد؛ آیا یکی از شما دوست دارد گوشت برادرش را که مرده است بخورد؟ شما قطعاً از این کار کراهت دارید؛ پس غیبت را نیز ناخوشایند بدانید و از خدا بترسید و به درگاه او از این گناهان توبه کنید که خداوند بسیار توبه‌پذیر و مهربان است. (۱۲)

توضیحات: مراد از ظنی که در این آیه مسلمین مأمور به اجتناب از آن شده‌اند، ظن سوء است، و گر نه ظن خیر که بسیار خوب است، و به آن سفارش هم شده.

و مراد از "اجتناب از ظن" اجتناب از خود ظن نیست، چون ظن، خود نوعی ادراک نفسانی است، و در دل باز است، ناگهان ظنی در آن وارد می‌شود و آدمی نمی‌تواند برای نفس و دل خود دری بسازد، تا از ورود ظن بد جلوگیری کند، پس نهی کردن از خود ظن صحیح نیست. بله، مگر آنکه از پاره‌ای مقدمات اختیاری آن نهی کند. پس منظور آیه مورد بحث نهی از پذیرفتن ظن بد است، می‌خواهد بفرماید: اگر در باره‌ی کسی ظن بدی به دلت وارد شد آن را نپذیر و به آن ترتیب اثر مده.

و بنابراین، پس اینکه فرمود بعضی از ظن‌ها گناه است، باز خود ظن را نمی‌گوید، (چون ظن به تنهایی چه خوبش و چه بدش گناه نیست، برای اینکه گفتیم اختیاری نیست)، بلکه ترتیب اثر دادن به آن است که در بعضی موارد گناه است، (مثل اینکه نزد تو از کسی بدگویی کنند، و تو دچار سوء ظن به او شوی و این سوء ظن را بپذیری، و در مقام ترتیب اثر دادن بر آمده او را توهین کنی، و یا همان نسبت را که شنیده‌ای به او بدهی و یا اثر عملی دیگری بر مظنه‌ات بار کنی که همه اینها آثاری است بد و گناه و حرام).

و مراد از اینکه فرمود "كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ" با در نظر گرفتن اینکه کلمه "كَثِيرًا" را نکره آورده، تا دلالت کند بر اینکه ظن گناه فی نفسه زیاد است، نه با مقایسه با سایر مصادیق ظن که همان بعض ظنی است که فرموده گناه است - پس ظن گناه فی نفسه زیاد است، هر چند که بعضی، از مطلق ظن است، و نسبت به مطلق ظن اندک است.

ممکن هم هست که مراد اعم از خصوص ظن گناه باشد، مثلاً خواسته باشد بفرماید از بسیاری از مظنه‌ها اجتناب کنید، چه آنهایی که می‌دانید گناه است، و چه آنهایی که نمی‌دانید تا در نتیجه یقین کنید که از ظن گناه اجتناب کرده‌اید، که در این صورت امر به اجتناب از بسیاری از ظن‌ها، امری احتیاطی خواهد بود.



و شارع اسلام از این جهت از غیبت نهی فرموده که: غیبت اجزای مجتمع بشری را یکی پس از دیگری فاسد می‌سازد، و از صلاحیت داشتن آن آثار صالحی که از هر کسی توقعش می‌رود ساقط می‌کند، و آن آثار صالح عبارت است از اینکه هر فرد از افراد جامعه با فرد دیگر بیامیزد و در کمال اطمینان خاطر و سلامتی از هر خطری با او یکی شود، و ترسی از ناحیه او به دل راه ندهد، و او را انسانی عادل و صحیح بداند، و در نتیجه با او مانوس شود. نه اینکه از دیدن او بیزار باشد و او را فردی پلید بشمارد. در این هنگام است که از تک تک افراد جامعه آثاری صالح عاید جامعه می‌گردد، و جامعه عینا مانند یک تن واحد متشکل می‌شود. و اما اگر در اثر غیبت و بدگویی از او بدش بیاید و او را مردی معیوب بپندارد، به همین مقدار با او قطع رابطه می‌کند، و این قطع رابطه را هر چند اندک باشد، وقتی در بین همه افراد جامعه در نظر بگیریم، آن وقت می‌فهمیم که چه خسارت بزرگی به ما وارد آمده، پس در حقیقت عمل غیبت و این بلای جامعه سوز به منزله خوره‌ای است که در بدن شخص راه یابد، و اعضای او را یکی پس از دیگری بخورد، تا جایی که به کلی رشته حیاتش را قطع سازد.

و انسان که از روز ازل به حکم ضرورت، اجتماع تشکیل داد، برای این تشکیل داد که یک زندگی اجتماعی داشته باشد، و در اجتماع دارای منزلتی شایسته و صالح باشد، منزلتی که به خاطر آن دیگران با او بیامیزند، و او با دیگران بیامیزد، او از خیر دیگران بهره‌مند، و دیگران از خیر او برخوردار شوند. و غیبت عامل مؤثری است برای اینکه او را از این منزلت ساقط کند و این هویت را از او بگیرد. در آغاز یک فرد را از عدد مجتمع صالح کم کند، و سپس فرد دوم و سوم را، تا آنجا که در اثر شیوع غیبت تمامی افراد جامعه از صلاحیت زندگی اجتماعی ساقط شوند، و صلاح جامعه به فساد مبدل گردد، و آن وقت دیگر افراد جامعه با هم انس نگیرند، و از یکدیگر ایمن نباشند، و به یکدیگر اعتماد نکنند، آن وقت است که دواء که همان تشکیل جامعه از روز نخست بود، به صورت دردی بی دواء درمی‌آید.

پس غیبت در حقیقت ابطال هویت و شخصیت اجتماعی افرادی است که خودشان از جریان اطلاعی ندارند و خبر ندارند که دنبال سرشان چه چیزهایی می‌گویند، و اگر خبر داشته باشند و از خطری که این کار برایشان دارد اطلاع داشته باشند از آن احتراز می‌جویند و نمی‌گذارند پرده‌ای را که خدا بر روی عیوبشان انداخته به دست دیگران پاره شود، چون خدای سبحان این پرده‌پوشیها را بدین منظور کرده که حکم فطری بشر اجراء گردد، یعنی اینکه فطرت بشر او را وامی‌داشت تا به زندگی اجتماعی تن در دهد، این غرض حاصل بشود، و افراد بشر دور هم جمع شوند، با یکدیگر تعاون و معاضدت داشته باشند، و گر نه اگر این پرده‌پوشی خدای تعالی نبود، با در نظر گرفتن اینکه هیچ انسانی منزله از تمامی عیوب نیست، هرگز اجتماعی تشکیل نمی‌شد.

و حاصل معنای آیه این است که: غیبت کردن مؤمن به منزله آن است که یک انسانی گوشت برادر خود را در حالی که او مرده است بخورد. حال چرا فرمود گوشت برادرش؟ برای اینکه مؤمن برادر او است، چون از افراد جامعه اسلامی است که از مؤمنین تشکیل یافته، و خدای تعالی فرموده: "إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ". و چرا او را مرده خواند؟ برای اینکه آن مؤمن، بی خبر از این است که دارند از او غیبت می‌کنند.

و اینکه فرمود "فکرهتموه" و نفرمود "فکرهونه"، اشعار دارد به اینکه کراهت شما امری است ثابت و محقق، و هیچ شکی در این نیست که شما هرگز راضی نمی‌شوید یک انسانی را که برادر شما است و مرده است، بخورید. پس همان طور که این کار مورد کراهت و نفرت شما است، باید غیبت کردن برادر مؤمنان، و بدگویی در دنبال سر او نیز مورد نفرت شما باشد، چون این هم در معنای خوردن برادر مرده شما است.

این را نیز بدان که همین تعلیلی که در جمله "أَيُّحِبُّ أَحَدَكُمْ أَنْ يَأْكُلَ ..." برای حرمت غیبت آمده، تعلیل برای حرمت تجسس نیز هست، چون فرق غیبت با تجسس تنها در این است که غیبت اظهار عیب مسلمانی است برای دیگران - چه اینکه عیش را خود ما دیده باشیم و چه اینکه از کسی شنیده باشیم - و تجسس عبارت است از اینکه به وسیله‌ای علم و آگاهی به عیب او پیدا کنیم. ولی در اینکه هر دو عیب جویی است مشترکند، در هر دو می‌خواهیم عیبی پوشیده بر ملا شود. در تجسس برای خود ما بر ملا شود، و در غیبت برای دیگران. و به همین جهت بعید نیست که جمله "أَيُّحِبُّ أَحَدَكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا ..." تعلیل باشد برای هر دو جمله، یعنی هم جمله‌ی "وَلَا تَجَسَّسُوا" و هم جمله‌ی "وَلَا يَغْتَابَ بَعْضُكُم بَعْضًا".

" وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ" - ظاهر این عبارت این است که عطف باشد بر جمله‌ی "اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ". البته این ظهور در صورتی است که مراد از تقوی، اجتناب از همین گناهانی باشد که قبلاً مرتکب شده بودند، و بعد از نزول این دستور از آن توبه کنند، آن وقت معنای "إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ" این می‌شود که: خدا بسیار پذیرای توبه است، و نسبت به بندگان تائب که به وی پناهنده می‌شوند مهربان است.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ ﴿١٣﴾

ترجمه پیوسته: ای مردم، ما شما را از یک مرد و یک زن (آدم و حوا) آفریدیم؛ بنابراین هیچ تیره و قبیله ای در آفرینش بر دیگری برتری ندارد؛ ما شما را به صورت تیره های گوناگون و قبیله های مختلف قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید نه آنکه به نژاد پرستی روی آورید و به نژاد و تیره ی خود افتخار کنید و هر ملتی خود را از دیگر ملت ها گرامی تر بدانند؛ به یقین گرامی ترین شما نزد خدا با تقوا ترین شماست. خداست که معیار برتری انسان ها را معین می‌کند، چرا که او به حقایق امور آگاه و دانا است. (۱۳)

توضیحات: "إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ" - این جمله مطلب تازه‌ای را بیان می‌کند، و آن عبارت از این است که چه چیزی نزد خدا احترام و ارزش دارد. تا قبل از این جمله می‌فرمود: مردم از این جهت که مردمند همه با هم برابرند، و هیچ اختلاف و فضیلتی در بین آنان نیست، و کسی بر دیگری برتری ندارد، و اختلافی که در خلقت آنان دیده می‌شود که شعبه شعبه و قبیله قبیله هستند تنها به این منظور در بین آنان به وجود آمده که یکدیگر را بشناسند، تا اجتماعی که در بینشان منعقد شده نظام پذیرد، و ائتلاف در بینشان تمام گردد، چون اگر شناسایی نباشد، نه پای تعاون در کار می‌آید و نه ائتلاف، پس غرض از اختلافی که در بشر قرار داده شده این است، نه اینکه به یکدیگر تفاخر کنند، یکی به نسب خود ببالد، یکی به سفیدی پوستش فخر بفروشد، و یکی به خاطر همین امتیازات موهوم، دیگران را در بند بندگی خود بکشد، و یکی دیگری را استخدام کند، و یکی بر دیگری استعلا و بزرگی بفروشد، و در نتیجه کار بشر به اینجا برسد که فسادش تری و خشکی عالم را پر کند، و حرث و نسل را نابود نموده، همان اجتماعی که دواى دردش بود، درد بی درمانش شود.

در این جمله می‌خواهد امتیازی را که در بین آنان باید باشد بیان کند، اما نه امتیاز موهوم، امتیازی که نزد خدا امتیاز است، و حقیقتاً کرامت و امتیاز است.



توضیح اینکه: این فطرت و جبلت در هر انسانی است که به دنبال کمالی می‌گردد که با داشتن آن از دیگران ممتاز شود، و در بین اقران خود دارای شرافت و کرامتی خاص گردد. و از آنجایی که عامه مردم دل‌بستگی‌شان به زندگی مادی دنیا است قهرا این امتیاز و کرامت را در همان مزایای زندگی دنیا، یعنی در مال و جمال و حسب و نسب و امثال آن جستجو می‌کنند، و همه تلاش و توان خود را در طلب و به دست آوردن آن به کار می‌گیرند، تا با آن به دیگران فخر بفروشند، و بلندی و سروری کسب کنند.

در حالی که این گونه مزایا، مزیت‌های موهوم و خالی از حقیقت است، و ذره‌ای از شرف و کرامت به آنان نمی‌دهد، و او را تا مرحله شقاوت و هلاکت ساقط می‌کند.

آن مزیتی که مزیت حقیقی است و آدمی را بالا می‌برد، و به سعادت حقیقی‌ش که همان زندگی طیبه و ابدی در جوار رحمت پروردگار است می‌رساند، عبارت است از تقوی و پروای از خدا. آری، تنها و تنها وسیله برای رسیدن به سعادت آخرت همان تقوی است که به طفیل سعادت آخرت سعادت دنیا را هم تامین می‌کند.

و این آرزو و این هدفی که خدای تعالی به علم خود آن را هدف زندگی انسانها قرار داده، هدفی است که بر سر به دست آوردن آن دیگر پنجه به رخ یکدیگر کشیدن پیش نمی‌آید، بخلاف هدفهای موهوم مذکور که برای به دست آوردن آن مزاحمتها، جنگها و خونریزیها پیش می‌آید. او می‌خواهد بیش از دیگران ثروت را به خود اختصاص دهد، و این می‌خواهد قبل از دیگران به ریاست برسد. او می‌خواهد در تجمل دادن به زندگی از دیگران سبقت بگیرد، و این می‌خواهد آوازه‌اش همه آوازه‌ها را تحت الشعاع قرار دهد، و همچنین سایر مزایای موهوم، همچون انساب و غیره.

"إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ" - این جمله مضمون جمله قبل را تاکید می‌کند، و در ضمن اشاره‌ای هم به این معنا دارد که اگر خدای تعالی از بین سایر مزایا تقوی را برای کرامت یافتن انسانها برگزید، برای این بود که او به علم و احاطه‌ای که به مصالح بندگان خود دارد می‌داند که این مزیت، مزیت حقیقی و واقعی است، نه آن مزایایی که انسانها برای خود مایه کرامت و شرف قرار داده‌اند، چون آنها همه، مزایایی وهمی و باطل است

آیه‌ی شریفه دلالت دارد بر اینکه بر هر انسانی واجب است که در هدفهای زندگی خود تابع دستورات پروردگار خود باشد، آنچه او اختیار کرده اختیار کند، و راهی که او به سوی هدایت کرده پیش گیرد. و خدا راه تقوی را برای او برگزیده، پس او باید همان را پیش گیرد. علاوه بر این، بر هر انسانی واجب است که از بین همه سنتهای زندگی دین خدا را سنت خود قرار دهد.

قَالَتِ الْأَعْرَابُ لَمَّا قُلْنَا لَمْ تُوْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٢٩﴾

ترجمه پیوسته: دسته‌ای از این اعراب بادیه نشین گفتند: ایمان آوردیم. ای پیامبر، به آنان بگو: شما ایمان نیاورده اید، بلکه بگویید: اسلام آورده ایم. هنوز ایمان در دل‌های شما راه نیافته است؛ ولی اگر خدا و پیامبرش را فرمان برید، از پاداش اعمالتان چیزی نمی‌کاهد، زیرا خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است. (۱۴)

توضیحات: این آیه و آیات بعدش تا آخر سوره متعرض حال اعراب است که ادعای ایمان می‌کردند، و بر پیامبر منت می‌نهادند که ما ایمان آورده‌ایم. و سیاق این آیه که حکایت کلام آنان و مامور شدن رسول خدا ﷺ است به اینکه در پاسخشان بفرماید: نه، هنوز ایمان نیاورده‌اید، دلالت دارد بر اینکه مراد از "اعراب" بعضی از عربهای بادیه‌نشین بوده، نه همه آنان، به شهادت آیه‌ی "وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ" که می‌فرماید: بعضی از اعراب به خدا و روز جزا ایمان دارند.

جمله‌ی "وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا" استدراک و اعراض از آن معنایی است که جمله قبلی بر آن دلالت داشت، و تقدیر کلام چنین است: نگویید ایمان آوردیم بلکه بگویید اسلام آوردیم.

"وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ" - این جمله می‌رساند که: با اینکه انتظار می‌رفت ایمان داخل در دل‌های شما شده باشد، هنوز نشده، و به همین جهت در این جمله نفی ایمانی که در جمله قبلی بود تکرار نشده. در آن جا می‌فرمود: "بگو ایمان نیاورده‌اید" و در اینجا می‌فرماید "با اینکه انتظار آن هست هنوز ایمان داخل در قلوب شما نشده" پس تکرار یک مطلب نیست.

از اینکه در این آیه شریفه نخست ایمان را از اعراب نفی می‌کند و سپس توضیح می‌دهد که منظور این است که ایمان کار دل است، و دل‌های شما هنوز با ایمان نشده، و درعین حال اسلام را برای آنان قائل می‌شود، بر می‌آید که فرق بین اسلام و ایمان چیست.

ایمان معنایی است قائم به قلب و از قبیل اعتقاد است، و اسلام معنایی است قائم به زبان و اعضاء، چون کلمه اسلام به معنای تسلیم شدن و گردن نهادن است. تسلیم شدن زبان به اینست که شهادتین را اقرار کند، و تسلیم شدن سایر اعضاء به این است که هر چه خدا دستور می‌دهد ظاهراً انجام دهد، حال چه اینکه واقعاً و قلباً اعتقاد به حقانیت آنچه زبان و عملش می‌گوید داشته باشد، و چه نداشته باشد، و این اسلام آثاری دارد که عبارت است از محترم بودن جان و مال، و حلال بودن نکاح و ارث او. مراد از اطاعت، اطاعت خالص و واقعی است، به طوری که باطن انسان با ظاهرش مطابقت داشته باشد، نه اینکه چون منافقان تقلید اطاعت کاران واقعی را در آورد. و اطاعت خدا استجابت دعوت او است در هر چه که بدان دعوت می‌کند، چه اعتقاد و چه عمل. و اطاعت رسول خدا ﷺ تصدیق رسالت او و پیرویش در آنچه که بدان امر می‌کند می‌باشد، او امری که مربوط به ولایت او در امور امت است. و مراد از کلمه "اعمال"، جزای اعمال است، و مراد از نقص اعمال ناقص نکردن جزای آن است.

و جمله‌ی "إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ"، همان کم نکردن اعمال بندگان در صورت اطاعتشان از خدا و رسول را تعلیل می‌کند، (می‌فرماید اجر شما را کم نمی‌کند برای اینکه او آمرزگار مهربان است).

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ
الصَّادِقُونَ ﴿١٥﴾

ترجمه پیوسته: مؤمنان کسانی اند که به یکتایی خدا ایمان آورده و رسالت فرستاده‌ی او را باور کرده و در آنچه بدان گرویده اند تردید نکرده اند، و با مال و جانشان در راه خدا تلاش نموده اند (برای رضای خدا و وظایف مالی و بدنی خود را انجام داده اند) تنها اینانند که در ادعای ایمان راست می‌گویند. (۱۵)



توضیحات: در آیه قبلی اجمالاً تعریف کرد که ایمان داخل در دل‌هایشان شده (چون از جمله " لَمْ تُؤْمِنُوا " و " لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ " که راجع به مسلمانان بی ایمان بود این تعریف اجمالی استفاده می‌شد) و اینک در این آیه همان تعریف اجمالی را به طور مفصل بیان می‌کند.

پس جمله‌ی "إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ" می‌خواهد مؤمنین را منحصر در کسانی کند که به خدا و رسول او ایمان داشته باشند. پس تعریف مؤمنین به اینکه به خدا و رسول ایمان دارند، و به سایر صفاتی که در آیه آمده، تعریفی است که هم جامع صفات مؤمن است و هم مانع، یعنی هیچ غیر مؤمنی مشمول آن نمی‌شود، در نتیجه هر کس متصف به این صفات باشد مؤمن حقیقی است، هم چنان که هر کس یکی از این صفات را نداشته باشد، مؤمن حقیقی نیست.

و ایمان به خدا و رسولش عقدی است قلبی بر توحید خدای تعالی و حقانیت آنچه که پیامبرش آورده، و نیز عقد قلبی بر صحت رسالت و پیروی رسول در آنچه دستور می‌دهد.

"ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا" - یعنی مؤمنین آنهایی هستند که ایمان به خدا و رسول او بیاورند، و دیگر در حقانیت آنچه ایمان آورده‌اند شک نکنند، و ایمانشان ثابت و آن چنان مستقر باشد که شک آن را متزلزل نکنند. و اگر در آغاز جمله کلمه "ثم" را آورد، نه کلمه‌ی "واو" را - به طوری که می‌گویند - برای این است که دلالت کند بر اینکه این شک نکردن آنان منحصر به یک زمان نیست، بلکه در زمانهای آینده نیز شک نمی‌کنند، تو گویی عروض شک چیزی است که دائماً خطرش وجود دارد، در نتیجه این کلمه می‌فهماند که باید استحکام اولی ایمان باقی بماند. و اگر فرموده بود "و لم يرتابوا" تنها ایمانی را شامل می‌شد که در آغاز مقارن با شک و تردید نباشد، ولی دیگر نسبت به ما بعد ساکت بود.

منظور از مجاهده به اموال و انفس، عمل و به کار گرفتن تا آخرین درجه قدرت است در انجام تکلیف مالی الهی، از قبیل زکات و سایر انفاقات واجب، و انجام تکالیف بدنی چون نماز و روزه و حج و غیره.

"أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ" - این جمله بر ایمان مؤمنین نامبرده ما دام که آن صفات را حفظ کرده باشند صحه می‌گذارد.

قُلْ أَتَعْلَمُونَ اللَّهَ بِدِينِكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿١٦﴾

ترجمه پیوسته: به این بادیه نشینان بگو: آیا خدا را از ایمان و دینداری خود خبر می‌دهید، در حالی که خدا آنچه را در آسمان ها و آنچه را در زمین است میداند، و خدا به هر چیزی داناست. (۱۶)

توضیحات: این آیه شریفه اعراب را از این جهت توییح می‌کند که گفتند ما ایمان آوردیم. در حالی که لازمه این ادعاء این است که در سخن خود صادق باشند، و بر ایمان خود پافشاری به خرج داده باشند.

يَمُنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿١٧﴾

ترجمه پیوسته: بر تو منت می‌نهند که اسلام آورده اند. به آنان بگو: بر من منت مگذارید که اسلام آورده اید، بلکه خدا بر شما منت دارد که شما را به ایمان هدایت کرده است اگر در ادعای ایمان راستگو باشید. (۱۷)

توضیحات: یعنی ای پیامبر بر تو منت می‌گذارند که اسلام آورده‌اند، و چه خطایی در این منت گذاری خود مرتکب شده‌اند، زیرا اولاً حقیقت آن چیزی که بر آن منت می‌گذارند ایمان است که کلید سعادت دنیا و آخرتست، نه اسلامی که جز

فوائد صوری، از قبیل تامین جانی و شرکت با مسلمانان واقعی در جواز نکاح وارث خاصیتی ندارد. و ثانیاً همین اسلام را هم نباید بر پیامبر منت بگذارند، برای اینکه آن جناب شخصی است که از طرف خدای تعالی مامور شده اسلام را به شما برساند (نه از اسلام آوردن آنهایی که اسلام آوردند چیزی عاید شخص او می‌شود و نه از اسلام نیاوردن آنها که نیاوردند چیزی از دست می‌دهد)، پس احدی از مسلمانان بر او منتی ندارد.

و اگر منتی باشد برای خدای سبحان است که ایشان را هدایت فرموده، چون دین، دین او است، و خود او هم از دینش بهره‌مند نمی‌شود تا هر کس دین او را پذیرفت بر او منت بگذارد، بلکه بهره‌مند از دین او در دنیا و آخرت مؤمنین هستند، زیرا خدای تعالی غنی علی الاطلاق است، پس منت را خدا بر آنان دارد که هدایتشان کرده، نه آنان بر خدا.

به طوری که ملاحظه می‌فرمایید کلمه اسلام را از دهان منت‌گذاران گرفته و در سخن خود آن را مبدل به ایمان کرد تا بفهماند منت همه و هر چه هست به ایمان است، نه به اسلام که تنها در ظواهر زندگی آثاری دارد. پس جمله‌ی " قُلْ لَا تَمُنُّوا عَلَیْ إِسْلَامِكُمْ بَلِ اللّٰهُ یَمُنُّ ... " متضمن این اشاره است که خطای این منت‌گذاران از هر دو جهت است: اول اینکه منت‌گذاری خود را متوجه رسول خدا ﷺ کردند، با اینکه او یک رسول است و بس، و غیر از رسالت چیزی ندارد. و در این باره فرموده: " لَا تَمُنُّوا عَلَیْ إِسْلَامِكُمْ - اسلام خود را بر من منت نگذارید ". و جهت دوم اینکه منت را - البته اگر منتی باشد - به اسلام خود نهدند با اینکه باید به ایمان خود گذاشته باشند. و در ذیل آیه گفتیم که کلمه اسلام را بدین سبب مبدل به ایمان کرد تا اشاره به جهت دوم کند.

إِنَّ اللّٰهَ یَعْلَمُ غَیْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللّٰهُ بَصِیْرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿۱۸﴾

ترجمه پیوسته: همانا خداست که نهان آسمانها و زمین را می‌داند و خدا به آنچه می‌کنید بیناست. (۱۸)

توضیحات: این جمله خاتمه سوره است که تمامی مطالب سوره را - یعنی آنچه که نهی و امر در سوره بود، و آنچه حقایق در آن آمده بود، و آنچه که از ایمان قومی و عدم ایمان قومی دیگر خبر داده بود، همه آنها را - تعلیل می‌کند. و مراد از غیب آسمانها و زمین، هر غیبی است که در خصوص آسمانها و زمین است. و یا منظور از آن تمامی غیبها است، چه آنچه که در این دو ظرف قرار دارد و چه آنچه خارج از این دو ظرف است.

• بخش سوم: قسمت بندی سوره

قسمت اول: آیات ۱ تا ۵

قسمت دوم: آیات ۶ تا ۱۳

قسمت سوم: آیات ۱۴ تا ۱۸



• بخش چهارم: جهت هدایتی هر قسمت از سوره

جهت هدایتی قسمت اول:

خدای سبحان، ابتدا مؤمنان را از پیشی گرفتن بر خدا و رسول ﷺ در مقام حکم نهی می‌فرماید و ایشان را به رعایت تقوا در این خصوص فرمان می‌دهد: (یا ایها الذین آمنوا لا تقدموا ... و اتقوا الله ...) آنگاه آداب لازم برای تحقق این تقوا را به ایشان گوشزد می‌کند. تا با رعایت این آداب، رسول خدا ﷺ در موقعیت مساوی با سایر مؤمنان نباشند و جایگاه رهبری ایشان در میان مؤمنان نهادینه شود. بالا نبردن صدای خود بر صدای ایشان و همتا نپنداشتن آن حضرت در مقام مخاطبه با ایشان، مواردی از این آداب است: (یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا أصواتکم ... و لا تجهروا ...). بدین ترتیب این قسمت با بیاناتی به اصلاح و پیشبرد تکاملی فضای موجود اقدام فرموده و عنوان مناسب برای آن عبارت است از:

«امر مؤمنان به رعایت تقوا در پرهیز از پیشی گرفتن بر رسول خدا ﷺ در رهبری و حکمرانی، از طریق تبیین آداب ویژه معاشرت با پیامبر ﷺ به عنوان حاکم جامعه اسلامی»

جهت هدایتی قسمت دوم:

یکی از تبعات مهم کم‌تقوایی مؤمنان در رعایت موقعیت رهبری و تصمیم‌گیری پیامبر ﷺ آن است که بر اساس خبر یک فاسق و بر پایه نیت فاسقانه‌ی او، آماده نبرد با قومی دیگر شده‌اند، بی آن که صحت خبر او را تبیین کرده و به حضور پیامبر خدا ﷺ در میان خود توجه کنند. خدای متعالی به طور مشخص مؤمنان را متوجه حضور پیامبر ﷺ فرموده و فضای توقع اطاعت پیامبر ﷺ از مؤمنان را در هم می‌شکند و به مؤمنان گوشزد می‌کند که خدا به زحمت ایشان راضی نیست، بلکه بالاتر از آن، ایمان را محبوب ایشان قرار داده و کفر و فسوق و عصیان را در قلب آنان زشت قرار داده است: (یا ایها الذین آمنوا ... فتابوا ... و اعلموا ... لو یطیعکم ...)؛ در ادامه، مؤمنان را به اصلاح میان طوایف متخاصم دعوت فرموده: (و إن طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فأصلحوا ...) یعنی نه تنها در سایه رهبری رسول خدا ﷺ باشید و به جان هم نیفتید، بلکه بالاتر از آن به اصلاح میان طوایف درگیر بپردازید. آنگاه با پیش‌بینی روحیه بغی و تجاوزپیشگی برخی از طوایف درگیر، مؤمنان را به قتال با طایفه متجاوز تا گردن نهادن به فرمان خدا امر فرموده است: (فإن بغت إحداهما ... فقاتلوا ...) خدای سبحان به مؤمنان امر فرموده است که هر دو طرف متخاصم را برادر یکدیگر و هم‌چنین برادر خود دانسته و جانب‌داری متعصبانه از یک طرف نداشته باشند و بدین ترتیب بر اساس قسط و عدل به اصلاح ذات بین بپردازند: (فإن فاءت ... فأصلحوا بینهما بالعدل و أقسطوا ... إنها المؤمنون إخوة فأصلحوا ...)؛ حضرت حق در ادامه این سیاق، به جهت ارتباط فضای تنش میان طوایف با سوء رفتارهای اجتماعی، مؤمنان را به تفصیل از این سوء رفتارها نهی فرموده و آنان را به تقوا در این زمینه فرمان داده است: (یا ایها الذین آمنوا لا یسخر قوم من قوم ... و لا تلمزوا بالألقاب ... و لا تنازوا ... و من لم یتب ... یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا کثیرا من الظن ... و لا تجسسوا و لا یغتب بعضکم بعضا ... و اتقوا الله ...)؛ تعدد شعوب و قبائل در جامعه ایمانی و تصور خام برخی، مبنی بر بالاتر بودن قومی از قوم دیگر به خاطر حسب و نسب، موجب برتری طلبی برخی از این قبائل بر دیگران و در نتیجه، باعث کم‌تقوایی مؤمنان در روابط اجتماعی شده بود. از این رو خدای سبحان با بیانی متین همگان را فرزند یک پدر و مادر معرفی کرده: (یا ایها الناس إنا خلقناکم من ...) و فلسفه تعدد شعوب و قبائل را بیان فرموده است: (و جعلناکم شعوبا و ...) و با تأکید اعلام

داشته که تنها معیار برتری در نزد خدا، تقواست (: **إِنْ أكرمكم عند الله أتقاكم**) همان تقوایی که در طول سوره همگان به آن توصیه شدند. یعنی تقوا در رعایت جایگاه رهبری واحد امت اسلام ﷺ، تقوا در اصلاح میان طوایف و تقوا و در رعایت آداب معاشرت با برادران ایمانی؛ بدین ترتیب این قسمت هم به اصلاح و پیشبرد تکاملی فضای موجود اقدام فرموده و عنوان مناسب برای آن عبارت است از:

«امر مؤمنان به رعایت تقوا در حفظ برادری میان افراد و طوایف مختلف جامعه ایمانی، از طریق:

فرمان به پرهیز از درگیری در پرتو توجه به رهبری رسول خدا ﷺ

امر به اصلاح ذات بین بر اساس برادری و قسط و عدل؛ و نبرد با طوایف تجاوز پیشه که دست از بغی بر نمی‌دارند، تا گردن نهادن به فرمان خدا

توصیه به رعایت آداب برادری مانند پرهیز از تمسخر و ...

توجه دادن به اینکه تنها معیار برتری تقواست و حسب و نسب معیار برتری نیست»

جهت هدایتی قسمت سوم:

گروه مشخصی از اعراب، مصرانه مدعی ایمان واقعی بودند. خدای سبحان، به پیامبرش ﷺ فرمود که به ایشان بفرماید شما ایمان نیاورده‌اید، بلکه تسلیم شده‌اید و هنوز ایمان در دل‌های شما وارد نشده است (: **قالت الأعراب ... قل لم تؤمنوا ...**) و همچنین آنان را به اطاعت از خدا و رسول ﷺ توصیه کند (: **و إن تطيعوا الله و رسوله...**)؛ اعراب مدعی ایمان به سبب اسلام خویش بر رسول خدا ﷺ منت می‌نهادند. خدای سبحان باز هم به رسولش ﷺ فرمود که به ایشان بفرماید به سبب اسلام خویش بر من منت نگذارید، بلکه خدای متعالی به سبب ایمان بر شما منت می‌گذارد، اگر در ادعای ایمان صادق باشید (: **يمنون عليك أن أسلموا قل لا تمنوا على إسلامكم ...**) یعنی اولاً، اسلام منت ندارد، ایمان منت دارد؛ ثانیاً، رسول ﷺ هیچ یک از دو طرف منت نیست، بلکه یک طرف شماست و طرف دیگر خداست؛ ثالثاً، آن کس که باید منت بگذارد خداست، نه شما؛ و رابعاً، همه این حرفها در صورت صدق ادعای ایمان است و ربطی به شما مدعیان نا راستین ایمان ندارد. بدین ترتیب این قسمت، عدم تطابق ادعای ایمان این جریان مدعی با واقعیت را بیان کرد و فضای منت‌گذاری آنان را در هم شکست و در عین حال از باب شفقت و نصیحت، آنان را به اطاعت از خدا و رسول ﷺ دعوت کرد. عنوان مناسب برای این قسمت، عبارت است از:

«افشاگری مشفقانه خدای سبحان درباره جریان ناراستین مدعی ایمان و در هم شکستن فضای منت‌گذاری ایشان بر رسول الله ﷺ»

• بخش پنجم: جهت هدایتی سوره

سوره‌ی مبارک حجرات، فرهنگ متقیانه معاشرت امت با رهبری واحد امت اسلامی را با زیر بنای اطاعت امت از رهبری و پرهیز امت از پیشی گرفتن بر رهبری در مقام حکمرانی ترسیم فرموده و با بنای این فرهنگ، زمینه رابطه برادرانه آحاد امت با یکدیگر را فراهم آورده است. در ادامه فرهنگ متقیانه معاشرت آحاد و طوایف امت با یکدیگر را با زیر بنای عدل و قسط و برادری و نفی برتری طلبی‌های جاهلانه بر پایه حسب و نسب، ترسیم فرموده است. سوره عزیز حجرات، به این امر نیز اکتفا



نکرده و ریشه فاسد نابسامانی فرهنگ رابطه امت با رهبری الهی و رابطه آحاد و طوایف امت با یکدیگر، یعنی جریان مدعی ناراستین ایمان و اهل منت به خاطر اسلام را افشا نموده و در صدد اصلاح آن بر آمده است. اگر اصلاح پذیرفتند که نعم المطلوب و اگر نه اشتباهشان، دامن امت را نگیرد و تار و پود جامعه اسلامی، یعنی اتصال امت و رهبر و برادری امت را از هم نگسلد. بدین ترتیب عنوان مناسب برای سیر هدایتی این سوره عبارت است از:

«تقویت اتحاد مؤمنان بر محور اطاعت از رهبری واحد الهی از طریق:

ترسیم فرهنگ رابطه امت با رهبی الهی بر مبنای اطاعت و پیشی نگرفتن از ایشان در مقام حکمرانی؛

ترسیم فرهنگ رابطه آحاد و طوایف امت ایمانی با یکدیگر بر مبنای قسط و عدل و برادری؛

اقدام به آسیب‌زدایی از این دو فرهنگ اصیل»